



## بحران توسعه جهانی

نوشته: ری کیلی<sup>(۱)</sup>

ترجمه: محمدعلی شیخ‌علیان

### بحران توسعه جهانی

اگر چه دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ را می‌توان دورانی بحرانی تصور کرد اما چشم انداز توسعه در جهان سوم از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی بسیار نویدبخش بود سازمان ملل دهه ۱۹۶۱ را نخستین دهه توسعه نامید و برای کشورهای توسعه نیافته دستیابی به یک نرخ حداقل ۵ درصدی درآمد ملی کلی سالانه تا پایان دهه را هدف تعیین نمود. (کتاب سال سازمان ملل ۱۹۶۱، کتاب لیز ۱۹۹۶:۱۰۹ ذکر شده است). در دومین دهه توسعه (سالهای دهه ۱۹۷۰) این نرخ رشد به ۶ درصد در سال افزایش یافت و برای صنعتی شدن اهداف بلند پروازانه‌ای تعیین شد.

دو نرخ رشد (۵ درصدی و ۶ درصدی) فوق به مراتب بالاتر از نرخ رشدی بود که کشورهای صنعتی نخستین بدان دست یافته بودند و حتی نکته احتمالاً مهمتر آنکه، کارشناسان توسعه عمده معتقد بودند که دستیابی به نرخ رشد فوق باعث حذف فقر در کشورهای در حال توسعه خواهد شد.

دهه از دست رفته ۱۹۸۱ میلادی شاهد افول خوشبینی‌های نسبت به توسعه بود. چون در آغاز دهه ۱۹۹۰ میلادی، اکثر مردم جنوب صحرای افریقا فقیرتر از ۳۰ سال پیش می‌زیستند. و تقریباً ۳۰۰ میلیون تراز جمعیت ۵۰۰ میلیون نفری در شرایط فقر مطلق زندگی می‌کردند (لیز ۱۹۹۴: ۳۴). در کشورهای در حال توسعه، در مجموع، تقریباً ۸۰۰ میلیون نفر به غذای کافی دسترسی ندارند و حدود ۵۰۰ میلیون نفر از آنان از سوء تغذیه رنج می‌برند. حدود یک سوم از جمعیت کشورهای در حال توسعه - حدود ۱/۳ میلیارد نفر - زیر خط فقر زندگی می‌کنند. میزان مرگ و میر کودکان ۳۵۰ در هر صد هزار (۱۰۰۰۰۰) تولد زنده می‌باشد که نه برابر کشورهای صنعتی «پیشرفته» است (طرح توسعه سازمان ملل ۱۹۹۵).

بنابراین به وضوح می‌توان مشاهده کرد که توسعه به تعبیری شکست خورد. نرخ رشد در بسیاری از کشورهای جهان سومی - که البته آسیای شرقی و امریکای لاتین استثنای قابل توجه بودند - بندرت به آن ارقام پیش بینی شده‌ای که در آغاز دو دهه توسعه مشخص شده بود، رسید و در دهه ۱۹۸۰ در جوامع متعددی نرخ رشد سرانه تنزل یافت. البته آن رشدی هم که در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حاصل شد، اغلب باعث توزیع ثروت از غنی به فقیر نشد و ظاهراً نتوانست مشکل فقر را مرتفع سازد. این نوع مشکلات در دهه ۱۹۸۰ در اثر افت نرخ‌های رشد و سطح زندگی برای بسیاری از مردم، شدت یافت.

این فصل از کتاب به بررسی بحران توسعه در دهه ۱۹۹۰ می‌پردازد. بنابراین ما در اینجا بیشتر گفتمان‌های توسعه و جهان سوم را تا جهانی شدن مورد توجه قرار می‌دهیم - البته بعداً متوجه خواهیم شد که گفتمان توسعه بعد از ۱۹۴۵ میلادی یک گفتمان جهانی شد و مجادلات مربوط به توسعه به نحو فزاینده‌ای مجادلات همزمان درباره خصیصه فرآیندهای جهانی شدند. این فصل از کتاب با تمرکز بر توسعه، ماهیت نابرابر، ناعادلانه (تا حدودی) وابسته و متناقض آن را مورد تأکید قرار می‌دهد و در فصل‌های بعدی مسایلی را دنبال خواهد کرد که به نحو آشکارتری با فرآیندهای جهانی مرتبطند.

من کارم را با طرح رئوس کلی بافت و محتوای توسعه و اینکه چرا توسعه در طول زمان تغییر کرد، آغاز می‌کنم. پس از آن تحلیل نقادانه‌ای از نو - لیبرالیسم، گفتمان سلطه توسعه در دو

دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به دست می‌دهم. سپس با تلاش خود ایده توسعه را شالوده شکنی خواهم کرد و آن نوع گرایشی را که می‌خواهد عاملان ملموس توسعه را تا حد منفعلان در انتظار منافع حاصل از توسعه تنزل دهد، مورد انتقاد قرار خواهم داد. البته من همزمان نشان می‌دهم که هرگونه موضع ضد - توسعه ساده انگارانه خود مشکل آفرین است. بالاخره، من با این پیشنهاد جمع بندی می‌کنم که تلاشها برای تحمیل توسعه به سبک از بالا - به پایین به مقاومت در جهان سوم (و سایر جاها) انجامیده است. و این موضوعی است که در فصل‌های آتی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

### بافت و محتوای توسعه

گرچه ایده توسعه را حداقل می‌توان تا قرن نوزدهم دنبال کرد اما عمدتاً در دوران پس از جنگ بود که این ایده هویدا گردید. ترومن، رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی افتتاحیه خود در سال ۱۹۴۹ خطاب به مردم گفت که کشورهای مدرن جهان باید مشکلات مناطق توسعه نیافته را مرتفع سازند.

*بیش از نیمی از مردم جهان در وضعیت نزدیک به فلاکت زندگی می‌کنند. آنها به غذای کافی دسترسی ندارند و قربانی امراض هستند. زندگی آنان بدوی و راکد است. فقر آنان فلجی است که هم تهدیدی علیه آنان و هم علیه مناطق مرفه‌تر می‌باشد. بشر برای نخستین بار در طول تاریخ خود به دانش و مهارتی مجهز است که می‌تواند رنج این مردم را تسکین دهد... من معتقدم که ما باید منافع حاصل از گنجینه دانش فنی خود را در اختیار مردمان صلح دوست قرار دهیم تا بدین وسیله به آنان کمک کنیم تا به آرمان‌های خود یعنی برخورداری از یک زندگی بهتر جامعه عمل بپوشانند... ما از یک برنامه توسعه مبتنی بر مفاهیم داد و ستد منصفانه دمکراتیک سخن می‌گوییم... تولید انبوه کلید صلح و سعادت است و کاربرد گسترده‌تر و مجدانه‌تر دانش فنی و علمی مدرن نیز کلید (دستیابی به) تولید انبوه می‌باشد.*

(در کتاب اسکویار ۱۹۹۵: ۳ ذکر شده است.)

این سخنرانی مشهور ترومن بیان آشکار اندیشه‌ای است که در پس ایده توسعه قرار دارد. جهان سوم (که به این اسم معروف شد) عقب مانده و بدوی پنداشته شدند. اما (چنین تصور شد) که جهان سوم با دنبال کردن مسیر توسعه‌ای مشابه با همان مسیری که جهان (متمدن) غرب طی نمود می‌تواند بر این مشکلات فائق آید. (و چنین تصور شد) که در حقیقت کشورهای جهان سومی این مسیر توسعه را سهل تر طی خواهند کرد، چرا که جهان غرب، جهان سوم را در دانش علمی و رفاه مادی خود سهیم خواهد کرد و در نتیجه گذر از مدرنیّت جلو خواهد افتاد. فراتر از همه (چنین تصور شد) که هدف فوق در کشورهای در حال توسعه از طریق افزایش تولید تحقق خواهد یافت و این امر هم به نوبه خود از طریق معرفی شیوه‌های علمی منطقی تحقق خواهد یافت.

بخش بعدی به بررسی آن بافتی خواهد پرداخت که اندیشه توسعه دوران پس از جنگ و محتوای ملموس راهبردهای توسعه از درون آن سر برآورد.

### بافت توسعه

ایده توسعه در بافت بسیار خاص دوران پس از جنگ پدید آمد. ایالت متحده آمریکا به مثابه قدرتمندترین اقتصاد در جهان ظهور کرد و می‌رفت که تأثیر قدرتمندی بر ساختار اقتصاد جهان بر جای گذارد. همزمان، کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به عنوان یک نظام سیاسی و اجتماعی گزینه در برابر غرب قرار داشت. واقعیت به یک میزان با اهمیت این بود که مردم جهان مستعمراتی خواستار استقلال خود بودند و در پایان جنگ واضح بود که دیگر دوران امپراطوری‌های قدیمی ژاپن و اروپایی به سر آمده است. سه عامل مرتبط با یکدیگر (که عبارتند از) - سلطه آمریکا، گزینه‌ای به نام اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و پایان عمر امپراطوری‌ها - همگی بر نحوه نگاه به توسعه تأثیرگذارند.

ایالت متحده آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم حدود ۷۰ درصد از ذخایر ارز کل جهان و حدود ۴۰ درصد از تولید صنعتی را تحت کنترل خود داشت (برت ۱۹۸۵: ۶۳). در این زمان،

ایالت متحده آمریکا پیرو اصل تجارت آزاد شد (البته بعضی از منافع خاص مانند گروه فشار کشاورزی به نحو موفقیت‌آمیزی در برابر اجرای کامل اصل تجارت آزاد هم در داخل و هم در سطوح بین‌المللی مقاومت کردند). اما اقتصادهای ضعیف‌تر به خاطر وحشت از آن‌که اقتصاد قدرتمند آمریکا آنان را از گردونه رقابت خارج سازد خود را ملزم به مقاومت در برابر این اصل یافتند. همزمان ایالت متحده آمریکا نسبت به یک سیاست خارجی غیر کمونیستی متعهد بود و عمداً به همین دلیل هم آماده بود تا در مورد شکل و جهت آتی اقتصاد جهانی با سایر کشورها سازش کند. نهادهایی که قرار بود بر ماهیت اقتصاد بین‌المللی دوران پس از جنگ تأثیر بگذارند در کنفرانس بریتون وودز (Bretton Woods) در ایالات متحده آمریکا شکل یافتند که عملاً بازتاب دهنده علاقه آمریکا به اصل تجارت آزاد، توأم با اراده این کشور به مصالحه با متحدینش بود. همانطور که برت (Brett) (۱۹۸۵: ۶۳) بحث می‌کند، توافقنامه بریتون وودز بر سازش‌های ایالت متحده استوار بود. بدین ترتیب از قدرت اقتصادی خود مدد گرفت تا انگیزه‌های کوتاه - مدتی را برای جذب به همکاری در کشورهای ضعیف‌تر پدید آورد تا آنان را راضی کند که آزادسازی را بمثابه تعهدی دراز - مدت، بخشی از ساختار نهادی خود سازند. در کنفرانس بریتون وودز فقط ۱۸ کشور از مجموع ۴۴ کشور حاضر شدند و جای تعجب هم ندارد که چرا منافع این کشورها عملاً نادیده گرفته شد.

در کنفرانس بریتون وودز صندوق بین‌المللی پول (ای ام اف)، بانک جهانی و توافقنامه عمومی تعرفه‌ها و بازرگانی [موسوم به گات] شکل گرفتند. تنظیم اقتصاد کشورهای دارای کسری موازنه پرداخت، وظیفه اصلی صندوق بین‌المللی پول شد. پس از این کنفرانس، نرخ‌های ارز سایر کشورها نسبت به ارزش دلار ارزیابی و تعیین گردید و ارزش دلار هم با توجه به ارزش طلا تعیین گردید. البته این شناخت حاصل شد که بعضی از کشورهای دارای کسری موازنه پرداخت از طریق ارزش پول خود می‌توانند به وضعیت متعادل بازگردند و قرار بر این شد که صندوق از طریق اعطای اعتبارات کوتاه - مدت به این کشورها، در تنظیم این فرآیند نقش قاطعانه ایفا کند. بعضی از نمایندگان حاضر در کنفرانس بریتون وودز (مثل جان می نارد کینز، اقتصاد دان

انگلیسی) پیشنهاد کردند که کشورهای صنعتی "پیشرفته" اعتبارات عظیمی در اختیار صندوق قرار دهند. تأمین چنین اعتباری، وضعیت انتقال منابع از کشورهای غنی تر به کشورهای فقیرتر را امکانپذیر می‌ساخت، وضعیتی که با تقاضای نظم جدید اقتصادی بین‌المللی از سوی کشورهای جهان سوم در دهه ۷۰ چندان بی‌شبهت هم نبود. [البته قدری ملایمتر از آن بود]. رویهمرفته ایالت متحده به نحو موفقیت‌آمیزی در برابر این پیشنهاد مقاومت کرد. در نتیجه، شرایط درخواست وام از صندوق بین‌المللی اغلب بسیار دشوار شد. موضوعی که در ارتباط با توسعه در دهه ۸۰ به یک مسأله مهم مبدل شد. کشورهای عضو صندوق منابع مالی آن را تأمین کردند و قدرت رأی در آن تحت الشعاع میزان اعانات کشورهای عضو در آن شد - که در نتیجه کفه ترازوی این قدرت رأی به مقدار فراوان به نفع کشورهای صنعتی سنگین شد.

کینز مشابهاً خواستار آن شد که اعتبارات کافی در اختیار بانک جهانی قرار گیرد تا ملتها بتوانند با نرخهای ارزان و قابل پرداخت از آن وام دریافت کنند اما باردیگر دیدگاه امریکا برنده شد. بانک که از دولتها پول اندکی دریافت می‌کرد، مجبور شد که بیشتر سرمایه خود را از نهادهای مالی از بخش خصوصی تهیه کند. در نتیجه بانک جهانی که با هدف حمایت از توسعه در مناطق توسعه نیافته، تأسیس شده بود، مجبور شد از کشورهای وام‌گیرنده نرخ‌های بهره بازرگانی مطالبه کند و سیاستهای مالی محافظه کارانه را پیشه کند. در نتیجه میزان کمک‌های مالی هر کشور، میزان قدرت رأی آن در این نهاد [یعنی بانک] شد. بعداً به دیدگاه کینز امتیازاتی افزوده شد که ایجاد مؤسسه توسعه بین‌المللی، یک مؤسسه وام سبک وابسته به بانک در سال ۱۹۶۰، از آن جمله بود. البته این نهاد همانند بانک فاقد آن سرمایه‌ای بود که بتواند وام‌های سبک اش را به نحو عام‌تری در اختیار کشورهای درخواست‌کننده قرار دهد.

بالاخره، توافقنامه عمومی تعرفه‌ها و بازرگانی [گات] وجود دارد که پیش از آن‌که نهاد رسمی شود، نقش نوعی تریبون مجادلاتی را برای انجام مذاکرات بازرگانی بین‌المللی ایفا می‌کرد. کنگره آمریکا با حضور یک سازمان تجارت بین‌المللی رسمی تر مخالف بود که علت عمده آن منافع کشاورزان داخلی آمریکایی بود که با [اجرایی] اصل تجارت آزاد در بخش

کشاورزی مخالف بودند. گات متعهد شد که اصل تجارت آزاد را بتدریج، برای نمونه، از طریق یک رویه عام در زمینه نرخ‌های تعرفه عملاً اجرا درآورد. اما کشورهای در حال توسعه امکان یافتند تا امتیازاتی را برحسب میزان محافظت کار آمد از صنایع داخلی‌شان به دست آورند. این امتیازات که در دور مذاکرات تعرفه کندی ۱۹۶۷-۱۹۶۴ افزایش یافت، موجب شد که بسیاری از کشورهای در حال توسعه که تا پیش از آن به گات با دیده تردید می‌نگریستند اینک به جرگه امضاکنندگان آن پیوندند.

بنابراین چنین می‌توان نتیجه گرفت که این توافقنامه دوران - مابعد جنگ در مجموع به نفع آمریکا بود اما همچنین برانواع سازش‌های اجتناب‌ناپذیر هم استوار بود. ایالت متحده آمریکا که از گسترش کمونیسیم متوحش بود، آماده بود که امتیازات کافی (مثلاً به شکل حمایت از صنایع داخلی به سایر کشور) بدهد و (از طریق کمک مارشال) فعالانه کشورهای سرمایه داری «پیشرفته» را به بازسازی اقتصادهایشان تشویق می‌کرد. کشورهای در حال توسعه در کنفرانس بریتون وودز در اقلیت بودند [اکثر آنان در سال ۱۹۴۴ هنوز مستعمره بودند] و در نتیجه غریب آنان عمداً ناشنیده باقی ماند. البته در آن زمان جنبش‌های ملی‌گرا در سراسر جهان خواستار استقلال خود بودند و مشخص بود که دیگر دوران استیلا و سلطه به پایان رسیده است. از آنجا که ایالت متحده متوحش بود که با نادیده گرفتن جنبش‌های مستقل در جهان سوم موجب گسترش کمونیسیم شود، به سهم خود از این جنبش‌ها حمایت می‌کرد. آن جنبش‌های ملی‌گرایی که در سراسر جهان موفق به تشکیل دولتهای جدید مستقل شدند بسهم خود طرفدار ایده «توسعه» بودند. البته آنها مایل بودند که با اتکا به ایده‌های خودیشان به توسعه برسند.

### محتوای توسعه

همانطور که نقل قول ترومن، رئیس جمهور اسبق آمریکا در بالا نشان می‌دهد، کلید توسعه در مناطق توسعه نیافته، رشد اقتصادی بود. توسعه، یک فرآیند فن مدارانه‌ای پنداشته شد که دولت در این فرآیند در زمینه برنامه‌ریزی تولید و سرمایه‌گذاری در بخش‌های پویا از قبیل

صنایع جدید نقش رهبری ایفا خواهد نمود. بدین ترتیب که کشورهای توسعه نیافته بدین شیوه و بتدریج به جهان صنعتی پیشرفته خواهند رسید. بنابراین توسعه - یانوسازی - چنین تعریف شد:

فرآیند تغییر و تحول به سمت همان نوع نظامهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که از قرن هفدهم تا نوزدهم میلادی در اروپای غربی و آمریکای شمالی گسترش یافت و سپس به سایر کشورهای اروپایی و در قرن نوزدهم و بیستم به آمریکای جنوبی، قاره‌های آفریقا و آسیا سرایت کرد [ایزنستات ۱۹۹۶: ۱].

گرچه می‌توان به تأکدها و برداشتهای بسیار متفاوت نظریه پردازان و کارشناسان مختلف توسعه اشاره کرد، اما همگی حول راهبرد نوسازی استوار بر رشد اقتصادی متفق القول بودند و به صنعتی شدن به عنوان راهبردی کلیدی نگاه شد، چرا که دوره‌های جدید سرمایه گذاری تکنولوژیکی موجب افزایش قدرت تولید و در نتیجه باعث گسترش تولید می‌شد. همانطور که مور بحث می‌کند.

آنچه که در روند نوسازی اتفاق می‌افتد، در واقع این است که جامعه‌ای سنتی یا متعلق به دوران پیش از مدرنیته «به طور کامل» به جامعه‌ای مجهز به تکنولوژی و سازمان اجتماعی وابسته به آن مبدل می‌شود که مظهر ملت‌های «پیشرفته» جهان غرب است که به لحاظ سیاسی نسبتاً ثباتمند و به لحاظ اقتصادی مرفه هستند.

رهبران دولتهای جدید در جهان سوم به نحوه عملکرد نظم بین‌المللی، به اتهام نادیده گرفتن منافعشان، معترض شدند. آنها از طریق ایجاد گروه‌های فشار - که برای تغییر دادن اولویتهای شمالی و موازنه قدرت در نظام جهانی وارد عمل شدند - از خود واکنش نشان دادند. جنبش عدم - تعهد در سال ۱۹۶۴ میلادی شکل گرفت که هدف آن حمایت از روند استقلال بین کمونیست و جهان سرمایه داری بود. کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (موسوم به انکتاد UNCTAD) در سال ۱۹۶۴ پدید آمد که تلاش خود را برای ایجاد اصلاحات در زمینه اقتصاد بین‌المللی آغاز کرد.

این سازمانها گرچه برداشتهای متفاوتی از نظریه نوسازی غربی داشتند اما هر دوی آنها به این فرض پایبند بودند که کارآمدترین راهبرد توسعه همانا رشد سریع اقتصادی می باشد. رهبران ملی گرا مانند نهرو (از هندوستان)، نکروما (غنا) و سوکارتو (اندونزی) بویژه خواستار بارور ساختن استعداد مردم جوامعشان بودند که به دلیل استعمار از حرکت بازمانده بود. آنها همزمان می خواستند که از امکانات تکنولوژی و کمک مالی غرب به نفع خود بهره برداری کنند. صنعت جایگزین - واردات از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ به عنوان استراتژی عمده توسعه در جهان سوم به کار گرفته شد. هدف از این سیاست، توسعه بخش صنعتی داخلی این کشورها بود که در وهله اول تولید برای بازار داخلی تأمین شود. اما هدف دراز - مدت ورود به بازارهای صادراتی جذاب بود. بنام دولت های این کشورها به منظور توسعه های این صنایع از طریق کنترل واردات یا تعرفه های بالاتر، از تولید کنندگان جدید در مقابل رقابت کالاهای صادراتی خارجی ارزان قیمت حمایت کنند. گرچه قرار بر این بود که سرمایه گذارهای اولیه در بخش صنایع کالاهای مصرفی متمرکز شود اما برنامه ریزان دولتی زمانی را پیش بینی کردند که دولتهای جدید به بخش کالاهای سرمایه ای و واسطه ای همچون ماشین آلات صنعتی روی خواهند آورد.

بنابراین تولید دوران پس از جنگ بر برنامه ریزی دولت استوار بود که هدف آشکار آن افزایش میزان بهره وری و تولید بود. این برنامه ریزی گذشته از آن که شامل بخش صنعتی می شد راهبردهایی مثل انقلاب سبز را که برای افزایش تولید در بخش کشاورزی طراحی شده بودند، دربر می گرفت. این راهبرد را عرضه یک بسته بندی تکنولوژی مثل انواع بسیار حاصلخیز مدرن کودهای شیمیایی و طرحهای آبیاری با هدف افزایش سریع بازده کشاورزی شامل می شد. این راهبرد به نحو فعالانه ای در بسیاری از کشورهای جهان سومی (مثل مکزیک، فیلیپین و هندوستان) از دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به بعد به مرحله اجرا درآمد که مورد حمایت نهادهای آمریکایی طرفدار - توسعه مثل بنیاد راکفلر قرار گرفت.

بنابراین، توسعه از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰ عملاً به مثابه فرآیندی مشاهده شد که «شرق سنتی» به «غرب مدرن» برسد که این مهم هم می بایست عملاً از طریق آن نوعی رشد

اقتصادی تحقق می‌یافت [گرچه پذیرش ارزشهای غربی مدرن نیز مهم پنداشته شد - به مک کلیند ۱۹۶۱ مراجعه کنید] که در نتیجه باعث افزایش قدرت تولید می‌شد و در نتیجه افزایش تولید هم، آن فلج ناشی از فقر رخت بر می‌بست و در نتیجه مردم جهان سوم می‌توانستند به آرمان‌های

خود برای زندگی بهتر دست یابند .

البته تأیید چنین دیدگاهی در اواخر دهه ۶۰ به نحو فزاینده‌ای دشوار بود. چون ارقام سازمان بین‌المللی کار (ای ال او) برای سال ۱۹۷۲ نشان می‌داد که سی و نه درصد از جمعیت جهان سوم در آن زمان فقیر بودند و شصت و هفت درصد آنان «بشدت فقیر» توصیف شدند [در کتاب کیچینگ ۱۹۸۲: ۷۰ ذکر شده است].

ارقام فوق‌مبیین کمداشت رسمی توسعه من جمله تولید ناخالص ملی بود. تولید ناخالص ملی بیانگر کل تولید یک کشور در یک دوره یکساله معین است که معمولاً با تقسیم آن بر میزان جمعیت، سرانه ناخالص ملی به دست می‌آید. البته مشکل اینجاست که این ارقام از چگونگی نحوه توزیع درآمد درون یک کشور، این‌که آیا همه نیازهای اولیه مردم جامعه مثل غذا، آموزش، مراقبت بهداشتی و مسکن رفع می‌شود یا نه، اطلاعاتی در اختیار ما قرار نمی‌دهد.

شناخت این مشکلات راه را برای یک راهبرد بازنگریسته توسعه، در دهه ۷۰ بر مبنای ایده‌های توزیع مجدد توأم با رشد و نیازهای اساسی هموار ساخت. سازمان بین‌المللی کار (ای ال او) ایده توزیع مجدد توأم با رشد را نخست در سال ۱۹۷۲ مطرح ساخت و این در حالی بود که بانک جهانی در سال بعد راهبرد نیازهای اساسی را برگزید. این راهبردها بر چنین استدلالی متکی بودند که در همه راهبردهای توسعه، باید رشد به عنوان یک اولویت باقی بماند، اما این اقدام بایستی با روند رسیدگی بیشتر به امور انسانی (عمداً فقرا) که قبلاً نادیده گرفته شده‌اند، تلفیق گردد. بانک جهانی چنین استدلال کرد:

راهبردهای گذشته در اکثر کشورهای در حال توسعه بیشتر تمایل به تأکید بر رشد اقتصادی داشتند، اما بدون آن که نحوه توزیع مجدد منافع حاصل از چنین رشدی مورد توجه قرار

گیرد... گرچه توسعه اقتصادی برای جمعیت روستای رو به رشد در دراز مدت، به بسط و گسترش بخش - مدرن و فعالیتهای غیر - کشاورزی وابسته خواهد بود، (اما) تأکید بیش از حد بر بخش مدرن این احتمال را پدید می‌آورد که پتانسیل رشد مناطق روستایی به دست فراموشی سپرده شود. عدم شناخت این امر را می‌توان علت اصلی رشد آهسته در مناطق روستایی و افزایش فقر در این گونه مناطق ذکر کرد.

(بانک جهانی ۱۹۷۵:۱۶)

همانطور که نقل و قول بالا آشکار می‌سازد، کشاورزان کوچک و «نیاز به توسعه روستایی» مورد عنایت خاص قرار گرفتند. رابرت مکنامارا، رئیس وقت بانک جهانی اساساً به افزایش تولید کشاورزان کوچک توجه داشت، بدین نحو که آنها بتوانند از همان مدلی کپی برداری و تقلید کنند که در چندین منطقه آزمایشی موجب رشد سریع کشاورزی شده بود... تا در نتیجه کشاورزی تحرک یابد و با فقر روستایی در مقیاس وسیع مبارزه شود (مکنامارا ۱۹۷۵:۹۰). «توزیع مجدد (توأم) با رشد» نیز گسترش و بسط پتانسیل تولیدی انبوه مردم شهر نشین را - که در استخدام رسمی نبودند - مورد توجه قرار داد. سازمان بین‌المللی کار (ای ال او) به طور خاص بسط و گسترش تکنولوژی‌های کار - بر مناسب را مورد تأکید فراوان قرار داد که هم قدرت تولید نیروی کار را افزایش دهد و به همان گونه‌ای که مردم بیشتر استخدام می‌شوند، تا حدودی توزیع ثروت از غنی به فقیر تضمین شود (به کینچینگ ۱۹۸۲: ۸۴-۷۰ مراجعه کنید).

پیشرفت این راهبردها تا حدودی به خاطر فقدان اهداف و شیوه‌های گویا و مشخص و شاید مهمتر از آن به خاطر عدم رویارویی با واقعیتهای قدرت در بخشهای متفاوت جهان با مشکل مواجه شد (لیز ۱۹۷۵). اما به کلام ساده، بسیاری از کشورهای جهان سوم علاقه اندکی برای از میان برداشتن رنج «مردم حقیقتاً فقیر» از خود نشان دادند. البته افراد تصمیم گیرنده در مورد سرمایه‌گذاری در جهان سوم (چه شرکتهای فراملیتی یا مؤسسات سرمایه دار داخلی) بیشتر از آن که به فکر تضمین استخدام کامل مردم جامعه باشند به میزان بازده بالای سرمایه گذارهای خود می‌اندیشیدند، که در موارد متعددی با کاربرد تکنولوژی جایگزین - کارگر سر و کار

داشت. در هر حال، در اوایل دهه ۸۰ بود که این موج بر ضد این راهبردها گروید و توسعه وارد فاز (یا دوران) تازه‌ای گردید.

### توسعه معاصر: نو - لیبرالیسم و نقش نیروی‌های بازار

«ضد - انقلاب» نو - لیبرال (تویی ۱۹۸۷) در قالب بحران بدهی اوایل دهه در مطالعات توسعه پدیدار شد. سیستم نرخ‌های ارز ثابت بریتون وودز برای مدت کوتاهی در بین سالهای ۱۹۷۰-۱۹۷۳ کنار نهاده شد. و آن زمانی بود که ایالت متحده ارزش دلار را در برابر قیمت کالا کاهش داد و بتدریج با ورود سیستم نرخ‌های ارز شناور به اقتصاد جهانی موافقت کرد. گرچه هنوز تلاشهایی [از طریق صندوق بین‌المللی پول] جهت تنظیم نرخ ارز بعضی از ملتهای خاص صورت می‌گرفت، اما برای سیستم بریتون وودز جایگزین موفقی وجود نداشت [برای جزئیات بیشتر به سقوط نرخ‌های ارز ثابت به برت ۱۹۸۵: صفحات ۲۵-۱۱۱ مراجعه شود].

آن افت محدود در نحوه سازماندهی نظام اقتصادی جهانی با افزایش چشمگیر قیمت نفت [۴-۱۹۷۳] منطبق شد که برای کشورهای تولیدکننده نفتی منافع بادآورده‌ای به ارمغان آورد. منافع این کشورها عمداً در بانکهای غربی سپرده شد. این بانکها نیز این پول‌ها را با نرخ‌های بهره پایین به کشورهای برگزیده‌ای از جهان سوم (عملاً از آمریکای لاتین) وام دادند. یک نوع فضای «رقابت بدون قاعده - برای همه» پدید آمد که بانکها بر اساس آن مقادیر هنگفتی رابه تعداد انگشت شماری کشور وام دادند - در سال ۱۹۸۲، نه تا از بزرگترین بانکهای آمریکا مجموعاً دو برابر سرمایه پایه خود را به کشورهای جهان سومی غیر تولیدکننده نفت وام دادند [گیسون و تیساکالاتوس ۱۹۹۲: ۵۱].

کشور مکزیک که در سال ۱۹۸۲ با مشکل پرداخت بهره فراوان ناشی از بدهی‌هایش مواجه شد، اعلام کرد که از عهده رعایت تعهدات مربوط به بدهی‌هایش برنمی‌آید. سایر کشورها نیز از مکزیک تبعیت کردند و بانکها هم درواکنش، اعطای وام‌های جدید را متوقف ساختند. در نتیجه یک نوع بحران بدهی پدیدار شد که نهادهای مالی بین‌المللی [یعنی بانکها] را

با چشم انداز مشکل جمع آوری پرداخت بهره‌های سررسیده خود مواجه ساخت و آنها را در نتیجه در آستانه ورشکستگی قرار داد. اما در نتیجه اقدامات اتخاذ شده از سوی دولتهای ملی و با توجه به نقشی که صندوق بین‌المللی پول در تنظیم بحران بدهی ایفا کرد از ورشکستگی این بانکها جلوگیری شد البته بسیاری از بانکهای کوچکتر بویژه در ایالت متحده به ورطه ورشکستگی سقوط کردند. با ظهور دولتهای محافظه کار مارگارت تاچر در انگلیس و دولت جمهوریخواه رونالد ریگان در آمریکا که به اصلاحات نو - لیبرال متعهد بودند، این بافت تقویت شد. با توجه به این بافت، جای تعجبی باقی نمی‌ماند که چرا نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به حمایت از سیاستهایی دست زدند که کم و بیش بازتاب دهنده مدل نو - لیبرال بود.<sup>۲</sup>

نیت اصلی نظریه نو - لیبرال این است که توسعه به رهبری دولت ارتدکسی و بویژه صنایع جایگزین - واردات (ای اس ای) کم راندمان است. چنین تصور شد که دخالت دولت در اقتصاد به سه دلیل عمده کم راندمان است: اول آن که محافظت دولت از تولید کنندگان داخلی باعث کاهش رقابت در اقتصاد می‌شود. در نتیجه انگیزه‌ای برای کارآیی شرکتها باقی نمی‌ماند و دولت در واقع از تولیدکنندگان کم راندمان حمایت می‌کند و این بنوبه خود بدین معناست که کالاها با هزینه‌های گزاف و کیفیت پایین تولید می‌شوند. این هزینه‌ها هم به مشتریان داخلی دولتهای ملی خاصی منتقل می‌شوند. دوم، دخالت دولت وضعیت کرایه - طلبی مخرب را تشویق می‌کند. این فعالیت را می‌توان وسیعاً یک فعالیت اقتصادی درآمد زای مخرب تعریف کرد که از مقررات دولتی منتج شده است (کروگر ۱۹۷۴).

برای مثال، کنترل بر واردات از طریق (مکانیزم) صدور پروانه به [ایجاد] گروه فشار وابسته به شرکتها انجامید که بدین وسیله دسترسی به جوازهای نادر را برای خود هموار سازند. بنابراین، شرکتها تشویق شدند تا مقدار زیادی از اوقات خود را صرف استفاده از گروه فشار برای به دست آوردن مجوز (احتمالاً حتی رشوه دادن به مقامات دولتی) کنند تا آن که به فعالیت‌های حاصلخیز و ثروت زا بپردازند. سوم، مقررات دولتی به طور اتوماتیک این اثر را دارد که به زیان سایرین علیه بعضی از بخشها تبعیض به وجود آورد.

برای مثال، نوع نرخ ارز گران مورد حمایت دولت دارای این اثر است که کالاهای صادراتی بالقوه را در بازار جهانی گرانتر می‌سازد و در نتیجه مایع یأس و ناامیدی و تضعیف روحیه صادرکنندگان احتمالی می‌شود که در یک دولت ملی خاص فعال هستند (بانک جهانی ۱۹۷۴:۳۵).

بنابراین بحث نو - لیبرال‌ها این است که صنایع جایگزین - واردات (اس اس ای) برای کشورهای در حال توسعه جهان سومی راهبرد پایداری نبود، چرا که [از طریق محافظت دولت از تولیدکنندگان داخلی] باعث تشویق رشد فعالیت پرهزینه و ناکارآمد شد، فعالیت صادراتی - درآمد زا را [از طریق تعیین نرخهای ارز بالای تصنعی] و فعالیت‌های سنتی ثروت - زا [و همچنین فعالیت‌های صادراتی - درآمد زا] مثل کشاورزی را [از طریق تبعیض دولت علیه کشاورزان و به نفع بخش صنعت] تضعیف کرد. بنابراین، جای تعجب ندارد که بنا به ادعای نو - لیبرال‌ها بسیاری از ملتها در اوایل دهه ۹۰ خود را در موقعیتی یافتند که بیش از آن که کالا صادر کنند، کالا وارد می‌کردند. راه علاج نو - لیبرال برای این مشکلات تشویق بخش خصوصی و آزاد سازی اقتصادهای جهان سومی بود. سه طرح کلیدی توصیه شد که عبارت بودند از کاهش ارز پول، کوچکتر کردن دولت و آزاد سازی تجارت بین‌المللی. گفته شد که کاهش ارزش پولی باعث تشویق صادرات می‌شود، بدین علت که کالاهای این کشورها را در بازارهای جهانی ارزانتر می‌سازد و همزمان اتکای بیش از اندازه به واردات را از بین می‌برد، بدین سبب که قیمت کالاهای وارداتی را بیش از اندازه گران می‌سازد (بانک جهانی ۱۹۸۴:۳۵).

ادعا شد که کوچکتر شدن دولت، موجب کاهش فعالیت اقتصادی آن از قبیل برنامه‌ریزی و حمایت متعاقب از نیروهای آزاد بازار «به عنوان بهترین شیوه رسیدن به توسعه» می‌شود. حمایت از نیروهای بازار موجب تشویق کارآمدترین شیوه‌های تخصیص منابع می‌گردد و به سرمایه‌گذاران بالقوه [و مشتریان] قدرت می‌دهد تا به سیگنالهای قیمت درست پاسخ دهند، در نتیجه باعث تحرک فعالیت اقتصادی نتیجه بخش می‌شود. سوم، آزاد سازی تجارت بین‌المللی موجب لغو کنترل‌های وارداتی و کاهش نرخ‌های تعرفه‌ای می‌شود و شرکتها را در

وضعیتی قرار می‌دهد تا در برابر رقابت تولید کنندگان خارجی، پیراندمان عمل کنند. نو - لیبرالیسم مدعی است که برنامه‌ریزی دولت مدار با شکست مواجه شده است و راه علاج این است که نیروی بازار بدون مقررات کم راندمان فعالیت کنند. بنابراین، هر کشور می‌تواند فعالیت خود در اقتصاد جهانی را حول تولید کارآمد و ارزاقیمت کالا متمرکز سازد، بنابراین هر کشور در زمینه تولید کالاهایی متخصص می‌شود که در زمینه تولید آن دارای «برتری نسبی» است. کشور الف می‌تواند فرآورده‌های نسبتاً مزیت دار خود را با فرآورده‌های نسبتاً مزیت دار کشور ب معاوضه کند که در نتیجه هر کشور از تولید و مصرف کالاهای بیشتر منفعت می‌برد. بانک جهانی با قدری جرح و تعدیل مدعی است که تعهد به سیاستهای مساعد بازار - مدار سبب اصلی موفقیت توسعه در شرق و جنوب شرقی آسیا در دهه ۱۹۸۰ بوده است (بانک جهانی ۱۹۹۳).

نظریه نو - لیبرال بر برنامه‌های ثبات و تعدیل ساختاری که از اوایل دهه ۱۹۸۰ (بنا به توصیه بانک جهانی) توسط دولتهای متعددی به کار گرفته شد، تأثیر زیادی داشته است. برنامه‌های تثبیت که مورد حمایت صندوق بین المللی پول قرار گرفتند با هدف حذف کسری موازنه پرداخت‌های کوتاه - مدت طراحی شده‌اند که نوعاً با کاهش ارزش پول و کاهش هزینه‌های - اجتماعی مرتبط‌اند. برنامه‌های تعدیل ساختاری با هدف حمایت از توسعه اقتصادی دراز - مدت طراحی شدند که سیاستهایی چون آزادسازی و خصوصی سازی و همچنین تلاش برای معرفی رقابت و هزینه مصرف کننده در بخش دولتی را شامل می‌شدند. اثرات تعدیل در کشورها (و در بخش‌های اقتصادی کشورها) متفاوت بوده است و این تصویری اشتباه است که سیاستهای تعدیل را به زبان ساده محصول نو - لیبرال‌های مسیحایی بانک جهانی بپنداریم - که در حال تحمیل اراده خویش بر دولتهای جهان سومی می‌باشند. سیاستهای تعدیل، در عمل، با مذاکرات پیچیده بین بانک جهان و کشورهای جهان سومی مرتبط بوده است که شدت آن بر حسب اثرات ناشی از رکود اقتصادی و عوامل سیاسی در داخل هر کشوری متفاوت بوده است (موزلی دیگران ۱۹۹۱).

کم و بیش، در بین سیاستهای متفاوت تعدیل در کشورهای متفاوت می‌توان به نوعی

«شبهات خانوادگی» رسید (تویی ۱۹۹۴: ۲۹). سیاستهای مشترک شامل حذف سهمیه‌های وارداتی، افزایش انگیزه‌های صادراتی، بازنگری در سیاست قیمت گذاری برای کالاهای کشاورزی و اصلاح بودجه ملی و سیستم مالیات بندی می‌شوند. اثر سیاستهای تعدیل در مجموع به آن اندازه‌ای که بانک جهانی پیش بینی می‌کرد، موفق نبود که این امر را تا حدودی می‌توان به مبنای نظری ضعیف آنان نسبت داد (موزلی ۱۹۹۴). مشخصه نو - لیبرالیسم آن خوشبینی فراوانش به نقشی است که نیروهای بازار در حمایت از توسعه ایفا کنند. نو - لیبرالیسم چنین فرض می‌کند که دولتهای ملی می‌توانند بر مبنای «برتری نسبی‌شان» نسبتاً آسان به بازارهای صادراتی راه یابند، اما واقعیت چیز دیگری است. تولید کنندگان در جهان سوم علی‌الخصوص در بازارهای جهان اول با موانع حمایت گرایانه غیر - تعرفه‌ای مواجه هستند و حتی در شرایط تجارت آزاد، هم رقابت غالباً نابرابری جریان دارد. تولید کنندگان جهان اولی، شیوه‌های بازاریابی، توسعه و تحقیق، تکنولوژی پیشرفته را در انحصار خود دارند. این امر در مورد انواع فرآورده‌ها صحت دارد و به تولید کنندگان کشورهای پیشرفته فرصت می‌دهد تا برای بعضی از انواع فرآورده‌ها [مثل شربت فروکتوزدرت به جای نیشکر] جایگزین تهیه کنند. چنین نتیجه می‌شود که تولید کنندگان جهان سومی وقتی می‌خواهند وارد بازارهای جدید شوند با قید و بندهای جدی مواجه می‌شوند. شمار فرآورده‌های دائمی جهان سومی آنچنان کافی نیست که کشورهای در حال توسعه بتوانند بر مبنای برابر با جهان اول رقابت کنند، با توجه به این نکته که اکثراً حرکت سرمایه بین‌المللی هم بین کشورهای جهان اولی جریان دارد [به فصل دوم مراجعه کنید]. البته این امر به معنای آن نیست که ایجاد بازارهای صادراتی جدید توسط کشورهای بخصوصی امکانپذیر نیست، البته به معنای آن هم نیست که چنین رخدادی حتمی است.

رقابت نابرابری درون و میان کشورها برقرار است. کشورهای در حال توسعه جدید که می‌خواهند در فضای بازار آزاد برای فرآورده‌های خود نمایندگی‌های جدید فروش ایجاد کنند با چشم انداز رقابت تولید کنندگان دائمی تر خارجی مواجه خواهند شد. از این روست که بسیاری از کشورها از محافظت دولتی از صنایع جدید حمایت کرده‌اند - شیوه‌ای که در کشورهای در حال

صنعتی شدن جدید در آسیای شرقی رایج بود (و رایج باقی مانده است) (وید ۱۹۹۰). بنابراین سیاستهای تعدیل از قبیل حذف فراگیر - کنترل‌های وارداتی و یارانه‌های دولتی و کاهش تعرفه حتی از چشم انداز محدود "حمایت از رشد اقتصادی" نیز می‌توانند کم راندمان پنداشته شوند (مازلی ۱۹۹۴).

نیروهای بازار گذشته از آن که شاید کم راندمان باشند، احتمال دارد که از بی عدالتی نیز حمایت کنند. بازارها، نهادهای سلسله مراتبی هستند که عده‌ای از مردم در آنجا بر مبنایی بسیار بدور از عدالت با یکدیگر به داد و ستد می‌پردازند. همانطور که کلیتاش (۱۹۹۰: ۵۰) بحث می‌کند، منافع عده‌ای محدود و رشد برای عده‌ای تأمین می‌شود اما اکثر مشتریان و کسانی که نیروی کار خود را می‌فروشند در شرایط نابرابر، بلا تکلیف و آسیب پذیری قرار می‌گیرند. در نتیجه مالکان املاک خصوصی می‌توانند کارگرانی را به استخدام درآورند و زمانی هم که به آنان نیاز نداشته باشند، آنان را اخراج کنند. چنین حالتی کارگران را در موقعیت آسیب پذیری قرار می‌دهد و آنان را برای دریافت دستمزدی که به وسیله آن بتوانند نیازهای اساسی خود را خریداری کنند وابسته به کارفرمایان می‌سازد. البته دخالت بظاهر ناقص دولت برای نمونه، از طریق تأمین یارانه‌های مواد غذایی اساسی، زمینه محدودی را برای بهتر کردن وضعیت بخشهای فقیر در جهان سوم به وجود آورد. در بعضی از موارد، حذف این یارانه‌ها به ایجاد ناآرامی انجامیده است به طوری که اعتراض به اقدامات دولتهای جهان سوم و همچنین نهادهای بین‌المللی را به همراه داشته است (والتون و سدون ۱۹۹۴).

دوران توسعه نو - لیبرال موفقیت‌آمیز نبوده است و از بعضی جنبه‌ها واقعاً اوضاع را بدتر ساخته است. ارقامی که در آغاز این فصل ذکر شدند، نشان می‌دهد که وعده توسعه، به هر شکل آن، تحقق نیافته است. آیا اینک می‌توان ادعا کرد که توسعه راه حل نیست و در حقیقت (خود) مشکل است؟

### شالوده شکنی توسعه

تاریخ ایده توسعه مدرن را می‌توان تا پیدایش کاپیتالیسم صنعتی در قرن - هیجدهم اروپا دنبال کرد (کوون وشتون ۱۹۹۶). توسعه به عنوان شیوه‌ای ثبات بخش به هرج و مرجی پنداشته می‌شد که در اثر انقلاب صنعتی در اروپا به وجود آمد، نظم بخشیدن به بی‌نظمی اجتماعی ناشی از شهرگرایی سریع، فقر و بیکاری (همان منبع: ۲۹). بنابراین، توسعه دارای تاریخی طولانی‌تر از ابداع فرضی آن توسط شخص رئیس جمهور ترومن در دهه ۱۹۴۰ است. کم و بیش، ایده توسعه در دوران ما بعد - جنگ که انسانهای تازه به استقلال رسیده در جهان سوم با معیار توسعه به ارزیابی [وضعیت] خود پرداختند - دستخوش تحولات ژرفی شد (اسکوبار ۲۱۴-۲۱۳: ۱۹۹۵).

این بخش تلاش دارد تا نشان دهد آن خوشبینی (مستتر) در اندیشه توسعه در دوران پس از جنگ در واقع خوشبینی نادرستی بود. به غیر از دگر دوستی، انگیزه‌های دیگری نیز وجود داشتند که بر سیاست ایالت متحده و متحدینش نسبت به جهان سوم تأثیر می‌گذارد و ایدئولوژی توسعه - حداقل به آن گونه که از سوی شخص ترومن و متفکران همانند او مشاهده شد - پُر تناقض بود. از نقطه نظر مناطق عقب مانده، هم بافت و هم محتوای توسعه مشکل آفرین بود.

### بافت توسعه

آخرین بخش این نکته را آشکار ساخت که در توافقنامه مابعد جنگ در کنفرانس بریتون وودز عمداً جهان در حال توسعه نادیده گرفته شد و در عوض یک نظم جهانی شکل گرفت که عملاً منافع ایالت متحده آمریکا و متحدینش را بازتاب می‌داد. این بدان معنا بود که جهان سوم برای تحقق توسعه با بافت نامناسبی مواجه گردید. گرچه بخشهایی از جهان در حال توسعه، کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دریافت کردند، (اما) این کمکها هرگز به آن اندازه کافی نبود که بی‌عدالتیهای موجود در نظم جهانی را جبران کند. اکثر سرمایه‌گذاری‌های

مستقیم خارجی میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته در جریان بود. (فصل دوم را ببینید) و توزیع کنندگان غالباً از (کمک‌های مالی) خود به عنوان یک اهرم اقتصادی یا سیاسی استفاده می‌کردند. ایالت متحده امریکا، برای نمونه، بیشتر به خاطر توزیع کمک‌های مالی بین متحدینش در جنگ سرد تا کشورهای بسیار نیازمند، انگشت نما و برای نفوذ بر سیاست دولت‌ها در جهان سوم در مواقعی آماده بود تا از کمک‌های غذایی به عنوان یک حربه استفاده کند.<sup>۳</sup> توزیع کمک در بین کشورها با توجه به این ضابطه صورت می‌گرفت که دریافت کنندگان کمک‌های مالی (می‌بایست) کالاهای مورد نیاز را از طریق کشور اصلی کمک کننده خریداری کنند (بنت ۱۹۸۷). جهان در حال توسعه همچنین در زمینه شرایط داد و ستد با جهان اول با مشکلاتی مواجه شد. تولید کننده کالاهای اولیه در جهان سوم غالباً متوجه شدند که قیمت‌هایی که برای فرآورده هایشان پرداخت می‌شود، قیمت‌های متغیر و بی ثبات و تابع کاهش‌های چشمگیر هستند و غالباً تقاضا برای فرآورده هایشان محدود است.<sup>۴</sup>

سازمانهایی مانند انکتاد، کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل، ملت‌های متکی به اقتصادهای قدرتمند را تحت فشار قرار داد تا نظم اقتصادی بین‌المللی را به نحو سازماندتر با منافع ملت‌های در حال توسعه بازسازی کنند. در دهه ۱۹۷۰، مجمع عمومی سازمان ملل (جایی که ملت‌های جهان سوم دارای اکثریت بودند) به یک نظم اقتصادی بین‌المللی رأی دادند که کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری بیشتر (با قید و شرط کمتر)، نظامنامه اجرایی برای سرمایه گذاری شرکت‌های فراملی و تدابیری را برای حذف شرایط نابرابری تجاری از قبیل طرح‌های جبران قیمت یا قیمت‌های ثابت برای فرآورده‌های اولیه فراهم آورد (آلن و نیگرن ۱۹۸۰). این پیشنهادات هم مشکلات و هم ناسازگاری خود را دارا بودند (تویی ۱۹۸۳). اما نکته با اهمیت‌تر در رابطه با مقصود ما (در اینجا) این است که قدرتهای سلطه عمداً آنها را نادیده گرفتند. این بی تفاوتی با ضد - انقلاب نو - لیبرال در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت.

بنابراین، بافت توسعه پس از دوران - جنگ از آن نوعی بود که (الف) در بهترین حالت، در اثر قدرت نیروهای اقتصادی و سیاسی هر گونه نیات احتمالی خوب در اجتماع (طرفدار)

توسعه به تضعیف کشاننده شد (ب) در بدترین شکل تابع صنایع جنگ سرد، سرمایه جهانی و غیرو شد. این امر در سالهای اخیر با احیای نو - لیبرال وضوح بیشتری یافته است. گرچه منافع جنگ سرد چندان عظیم نبوده است (اما) پیروزی نو - لیبرال می تواند به عنوان بازتاب شرکتهای سلطه گر در اقتصاد جهانی مشاهده شود. لیز این مطلب را روشن می سازد:

آنچه که پیروزی نو - لیبرالیسم را در روند کلی اندیشه توسعه امکانپذیر ساخت، مادی تا آرمانی بود. یعنی آن دگرگونی رادیکال هم در ساختار و مدیریت جهانی بود که در دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد و در نهایت چنین به نظر رسید که برای نخستین بار در تاریخ امکان ایجاد یک اقتصاد سرمایه داری جهانی واقعاً متحد را عرضه می کند، آن نوعی که تنها توسط نهادهای بازتاب دهنده منافع سرمایه فراملی تنظیم می شود. نو - لیبرالیسم به بیان اهداف و عقاید نیروهای سلطه ای پرداخت که قصدشان منفعت بردن از این فرآیند بود و آن را به جلو می بردند (لیز ۱۹۹۶: ۱۹).

### محتوای توسعه

البته مشکلات عمیق تر از وجود بافتی نامناسب است و به خود ایده توسعه باز می گردد. یک نویسنده (استیوا ۱۹۸۷: ۱۳۵) حتی تا بدانجا رفته که ادعا می کند اگر شما متوجه نمی شوید که توسعه بوی تعفن می دهد یا باید خنک یا که خیلی ثروتمند باشید. بعضی از نویسندگان (مارگالین ۱۹۹۱؛ شاجس ۱۹۹۲) بحث می کنند که ایده توسعه به کلام ساده یک ایده اروپا مدار، نوعی امپریالیسم فرهنگی است. جهان سوم از سوی غرب نوعی ساختار فرهنگی پنداشته می شود که به معنایی فاقد آن چیزهایی است که جهان توسعه یافته غرب در اختیار دارد. بنابراین، جهان سومی ها باید بیشتر شبیه ما شوند و در دوران بعد از استثمار، توسعه آن وسیله ای است که می تواند این فرآیند (رسیدن جهان سوم به جهان توسعه یافته غرب) را تحقق بخشد. بنابراین، توسعه طراحی شده است تا در خدمت منافع تثبیت شده عمل کند و یا سلطه غرب در نظم جهانی، شکلی از دخالت گری خودخواهانه را تقویت کند (ساجز ۱۹۹۲: ۲).

آیا چنین بحثی که توسعه یک شکل از امپریالیسم فرهنگی است قابل تحمل است؟ برای پرسش فوق پاسخ ساده‌ای وجود ندارد اما باید مقداری از نقاط ضعف مرتبط با موضع «ضد - توسعه» را متذکر شد. اول آن که، تکذیب توسعه به عنوان مفهومی اروپا - مدار، تفکر ساده انگارانه‌ای است. چنین استدلالی غرب و جهان سوم را متجانس قرار می‌دهد و جهان سوم را تا حد دریافت کننده منفعل ایده‌های غربی کاهش می‌دهد. بنابراین تصور این که مردم جهان سوم به صورت چیزی غیر از بازیچه غرب رفتار کنند، دشوار می‌شود. هرگونه تجزیه تحلیل درست از توسعه، گذشته از آن که آن را ابداع اروپا بداند، بلکه باید آن را بازتاب واکنشها، پاسخها و مقاومت مردمی بیندازد که موضوع سخن آن هستند (کراش ۱۹۹۵: ۸). تز ضد - توسعه مشابهاً توسعه را تا حد ایده فاقد تاریخ، مقاوم در برابر تغییر و تحول کاهش می‌دهد. در حقیقت، گفتمان توسعه - شیوه عمل، راهبرد و زبان آن - در طول زمان هم در واکنش نسبت به راهبردهای پیشین و هم نسبت به تغییراتی که در روابط قدرت در جهان واقعی به وقوع پیوسته تغییر کرده است.

دوم آن که، علی رغم مشکلات توسعه، تز ضد توسعه فقط بر «جنبه تاریک» توسعه متمرکز می‌شود و از توجه به این واقعیت در می‌ماند که توسعه با همه خطاهایش می‌تواند قدرت بخش باشد. بانک جهانی (۱۹۹۴: ۳۹۳) اخیراً ادعا کرده است که در خلال پانزده سال گذشته سهم خانوارهایی که به آب پاکیزه دسترسی دارند تا  $\frac{1}{4}$  افزایش یافته است و تولید نیرو و خطوط تلفن سرانه دو برابر شده است. چنین افزایشی قدرت تولید را به مقدار زیادی افزایش می‌دهد و باعث بهبود استاندارد زندگی می‌شود. البته، هنوز بسیاری فاقد این گونه خدمات، هستند، اما نظریه ضد - توسعه ظاهراً چندان آمادگی بحث در مورد این پرسشها را ندارد، بویژه آن که تنها بر اثرات - نامطلوب تا قابلیت‌های تکنولوژی متمرکز می‌شود [به آلوئیچ مراجعه شود ۱۹۹۲]. هر گونه دیدگاه گزینه و واقع گرایانه‌تر خواهد پذیرفت که توسعه درباره هزینه‌ها و منافع است و بیشتر به موازنه این نوع مقوله‌ها تا احتمال نوعی توسعه بدون دردسر یا عدم توسعه علاقه‌مند خواهد بود (کوربریج ۱۹۹۵: ۱۰).

سوم آن که، مواضع ضد - توسعه نسبت به راه‌حل‌ها مبهم است و فرهنگ‌های محلی را

بیش از اندازه بزرگ جلوه می‌دهد (ناندا ۱۹۹۱، کیلی ۱۹۹۵). این ایده که توسعه، فرهنگهای موثق را تضعیف می‌کند، (به شیوا ۱۹۸۹، ۱۹۹۱ مراجعه کنید) می‌تواند شکلی از امپریالیسم فرهنگی پنداشته شود که بر اغراق‌آمیز جلوه دادن "دیگری" استوار است (سعید ۱۹۷۸).

در حقیقت، ایده بحران در توسعه به اندازه خود ایده توسعه قدمت دارد. این امر را برای نمونه می‌توان در مورد راه چاره‌های مردم باورانه در برابر هرج و مرج ناشی از فرآیند صنعتی شدن اروپا مشاهده نمود [کیچینگ ۱۹۸۲، فصول دوم و سوم واتز ۱۹۹۵]. مشابهاً، این استدعا که فقر و نیاز مفاهیم صرفاً اجتماعی و فرهنگی هستند (به رهنما ۱۹۹۱ مراجعه شود) تصور اشتباهی است... [و] می‌تواند شرایطی را ایجاد کند که سیاستهای مثبت بومی توان‌بخش به سیاستهای بی تفاوتی فاقد اصول اخلاقی مبدل شود (کورریچ ۱۹۹۷:۹۷).

بعد از اینها، ضد - توسعه در تلاش برای پاسداری همان چیزهایی که بعد توسط توسعه به نابودی کشانیده شده است، قادر نیست که ما را به فراسوی دوگانگی مدرنیت و سنت، سلطه‌گر و تحت سلطه ببرد (پیترس و پارخ ۹-۸: ۱۹۹۵، کوون و شستون ۷۰-۴۶۷: ۱۹۹۶). در اینجا نکته بسیار مهمی وجود دارد که دارای تبعات سیاسی مهمی می‌باشد. زیرا همانطور که مانزو در این باره می‌گوید نمی‌توان گفت که تلاش‌ها در دوران بعد از استعمار که برای حکم هویت خود نوعی بهشت خیالی دوران پیش از استعمار را از دوباره اختراع می‌کنند در مقایسه با کسانی که تحت لوای توسعه اعمال سلطه می‌کنند، کمتر خشونت‌آمیز بوده است. مانزو در این مورد گاتشابوتلزی، رهبر سنتی زولو در آفریقای جنوبی را به عنوان مثال مناسب عنوان می‌کند. البته مثالهای متعدد دیگری نیز وجود دارند. ضد - توسعه گرایی ابتدایی کامبوج پُل پُت یک چنین موردی است (ایونز و راولی ۱۹۹۰، کیرنان).

این نکات نشان دهنده نقاط ضعف منتج از مخالفت ساده انگارانه با ایده توسعه است. کم و بیش، همانطور که ارقام در آغاز این فصل به وضوح نشان داد توسعه در واقع موجود<sup>۵</sup> پدیده عمیقاً متضادی بوده است و طرق مختلف‌اش نتوانسته که انتظارات مورد توقع را برآورده سازد. توسعه در عمل، حتی وقتی که دارای بهترین نیت هم بوده، استدلال فوق راتأیید می‌کند. توسعه

در بسیاری از تجربیات خود، بخشهای بزرگی از جمعیت را نادیده گرفته است و آنها را داشته است تا از طریق فعالیت‌های نامطمئن یا خلاف قانون امرار معاش کنند. حتی اکثر کشورهای در حال توسعه «موفق» صنعتی نظیر تایوان و کره جنوبی هم هزینه‌های فراوانی را به محیط زیست تحمیل کرده‌اند و تا حدودی به سرکوب روشمند یک نیروی کار بسیار نافرمانبر متکی بوده است (بلو و روزنفلد ۱۹۹۲). کشورهای در حال صنعتی شدن جدید در جنوب - شرقی به تبعیت از مدل فرضی کره جنوبی<sup>۶</sup> به سوء استفاده فراوان خود از کارگران زن و جنگل زدایی انبوه متکی بوده‌اند (بلو ۱۹۹۴). در مورد انقلاب سبز فوق الذکر به زنان مشغول به کشاورزی معیشتی همانند مردان مشغول به کشاورزی فروش محصول انگیز داده نشد (یانگ ۱۹۹۳:۵). این مثال نشان می‌دهد که چگونه برنامه ریزان توسعه از دیدگاه تقسیم کار جنسیتی غرب یاری جستند که مردان به عنوان نان آوران و زنان به عنوان سرپرستان خانواده پنداشته شدند. این گونه تخصصی کردن وظایف همیشه با واقعیت زنان در جهان سوم (و در حقیقت جهان اول) منطبق نبوده است، اما همانطور که برنامه ریزان توسعه، مردان را مورد توجه قرار دادند، این مسأله جنبه پیشگویی گریز ناپذیر یافت. علایق زنان بمنابۀ کشاورزان، تهیه کنندگان طعام، تجار، کارگران دستمزدبگیر و کارگران بدون موجب وارد مدل برنامه ریزان نشد، (یانگ ۱۹۹۳:۱۹) همچنین به السون مراجعه شود).

پیامد این رهیافت تکنوکراتیک این بوده است که با مردم جهان سوم به عنوان موضوع توسعه تا سازندگان تاریخ خویش برخورد شده است و اجرای توسعه در محدوده روابط اجتماعی به نحو چشمگیری نتایج غیر منتظره‌ای ببار آورده است (کیلی ۱۹۹۵). توسعه، شیوه نگاه به زندگی را بمنابۀ نوعی مشکل فنی، نوعی تصمیم‌گیری منطقی و مدیریتی ترویج داد که مسئولیت (برخورد با آنها) باید به گروهی از افراد حرفه‌ای متخصص در امور توسعه واگذار شود که دارای دانش تخصصی هستند و برای انجام این گونه امور واجد صلاحیت هستند. اما این افراد به جای آن که تغییر و تحول را فرآیندی که در تفسیر و ترجمان سنت فرهنگی و تاریخ هر کشور ریشه داد، ببندارند... قصدشان ابداع مکانیزم‌ها و روشهایی بود

تا جوامع را با مدل از پیش موجود و پذیرنده ساختارها و عملکردهای مدرنیت منطبق سازند (اسکوبار ۱۹۹۵:۵۲).

آخرین رویکرد فن گرایانه ایده‌ای است که توسط بانک جهانی و آژانسهای دولتی توسعه رواج یافت، مبنی بر این که جهان سوم (بویژه جنوب صحرای افریقا) به ایجاد یک نظام «حکومت» بهتر احتیاج دارد (بانک جهانی ۱۹۹۲). ایده این است که دولت‌ها در جهان سوم باید حکومت قانون، کثرت‌گرایی سیاسی و پاسخگویی دولتی را ترویج دهند (به مور ۱۹۹۳ مراجعه کنید). نهادهایی چون وزارت توسعه خارجی انگلیس اضافه کرده است که دموکراسی در جهان سوم لازم و ضروری و تشکیل دهنده بخش اصلی ایده حکومت مطلوب است. مادامی که احتمالاً این گونه موارد اهداف، مطلوب و مفید جلوه می‌کنند اما درباره چگونگی دستیابی به این اهداف و محتوای کامل آنان کمتر سخن گفته شده است. در حقیقت، چنین به نظر می‌رسد که تأکید فوق‌همچنان بر این تصور متکی است که طرز حکومت مطلوب به ظرفیت یا کارایی دولت‌ها در ترویج توسعه بر مبنای نیروهای بازار متکی است. بر طبق گفته بانک جهانی، آنچه در اینجا لازم است صرفاً دخالت کمتر دولت نیست بلکه دولت بهتر است. دولتی که تلاش‌هایش را کمتر حول دخالت مستقیم خود در امور متمرکز سازد و در عوض بیشتر سعی در بارور ساختن دیگران داشته باشد (بانک جهانی ۱۹۸۵:۵).

این نوع توجه به دموکراسی و طرز حکومت به عنوان راه حل بحران در جهان سوم یکبار دیگر مشکلات مربوط به بافت و محتوی را خاطر نشان می‌سازد. اشمیتس اینچنین بحث می‌کند.

سوء استفاده حرفه‌ای از مفاهیم و حرفهای به ظاهر مطبوع آن تعارض عمیق شونده الگوی توسعه مدرن را از نظر پنهان می‌سازد. الگویی که اساساً تحت هدایت متغیرهای اقتصادی و علمی - فنی است و به ساختار قدرت متداول بی اندازه ناعادلانه و غیر دموکراتیک جهانی وابسته است (اشمیتس ۵۶-۵۵).

تعهد غرب به دموکراسی این نکته را نادیده می‌گیرد که چگونه نابرابری‌های ناشی از

سرمایه داری (محلی و جهانی) دموکراسی را محدود می‌سازد و چگونه خود نو-لیبرالها آرزو دارند که دموکراسی را به شیوه ساده به انتخاب حکومت (کوچک) محدود سازند (اشمیتس ۱۹۹۵:۹۵؛ بتهام ۱۹۸۱). بنابراین طرز حکومت - با توجه به همه نابرابری‌های منتج از آن و با توجه به آن که ایجاد یک نظم جهانی مساوات طلبانه را کم اهمیت جلوه می‌دهد، بیانگر آخرین دور از رویکرد تکنوکراتیک، نخبه‌گرایانه نسبت توسعه است تا نوعی دموکراسی رسمی در جهان سوم. بنابراین جای تعجب ندارد که مردم جهان سوم فعالانه در مقابل توسعه واقعاً موجود، مقاومت کرده‌اند. پیدایش جنبشهای اجتماعی جدید، یکی از مهمترین شیوه‌های مقاومت در برابر توسعه بوده‌اند که فرآیند توسعه را دشمن سنت بومی و وسیله امرار معاش می‌پندارند... [و] فعالانه از سیستم‌های دانش فنی، فرهنگ و هویت بومی به عنوان بخش لاینفک مقاومت خود حمایت می‌کنند، (روتلیج ۱۹۹۵:۲۷۴). جنبشهای زیست محیطی همانند جنبش دهقانی چیبکو در اتارپرادش هندوستان نیز به وجود آمده‌اند که در برابر جنگل زدایی در آن منطقه مقاومت کرده‌اند و وحدت مردم جنگل دربرزیل نیز مردم بومی و تهیه کننده کائوچو را برای مقاومت در برابر فعالیت‌هایی نظیر قطع درختان جنگلی و دامپروری در ایالت اگری در آمازون متحد ساخته‌است (سیتی ۱۹۹۳: روتلیج ۱۹۹۵ - ۷-۲۷۶).

سازمانهای شهری مانند سازمان شهری ملی آفریقای جنوبی (سانکو SANCO) مبنای مبارزات مسکن را سازماندهی کرده است (باند ۱۹۹۵). اجرای برنامه تعدیل ساختاری، بویژه در موارد مربوط به حذف یارانه‌های مواد غذایی که به آشوب‌هایی در سراسر جهان سوم علیه صندوق بین‌المللی پول انجامید، با مقاومت وسیعی مواجه شده است (دالتون و سلدون ۱۹۹۴). بعضی از جنبش‌های محلی احتمالاً خصلت جهانی به خود گرفته‌اند. موضوعی که در فصل‌های بعد پی گرفته خواهد شد. بنابراین نکته آشکار این است که جهان سوم یا بخشهایی از آن اینک در نوعی نقد از پروژه نوین سازی درگیر است، حداقل بدین سبب که آن را یک پروژه استعماری دیگر، می‌دانند. این نقد الزاماً مبهم است، اما قطعاً به یک نسبت نتیجه نابرابری حاصل از نوین سازی اقتصادی و موفقیت آن است اما این نقد به ژرفنا و کثرت سیاست در جهان

معاصر اشاره دارد (کوربریج ۲۰۱:۱۹۹۵).

### جمع بندی

توسعه از سال ۱۹۴۵ (یا پیش‌تر از آن) از جنبه‌های گوناگون با شکست مواجه شده است. در نظم اقتصادی بین‌المللی به جهان سوم همیشه جایگاهی حاشیه‌ای داده شده است و فرامین و رهنمودهایی که برای (ایجاد) پیشرفت صادر شدند یا سرسری بودند و یا کاملاً گمراه‌کننده. گرچه بعضی از کشورها به پیشرفتهایی دست یافته‌اند اما مسایل مبرم نابرابری‌ها و فقر جهانی همچنان باقی است. اجرای توسعه واقعاً موجود با مسایلی چون تخریب محیط زیست، بهره‌کشی، سرکوب دولتی و فقره همراه بوده است. ماهیت جهانی این فرآیند موجب یکپارچه شدن انسانهای بیشتر و بیشتری در اقتصاد جهانی شده است و بسیاری را در موقعیت آسیب‌پذیری زیاد قرار داده است. در سالهای اخیر به همانگونه که نیروهای بازار جهانی [تا حدودی] جایگزین شکست‌های توسعه دولت - مدار شده است، این مشکل وخیم‌تر شده است. در موارد متعددی، سیاستهای تعدیل با سقوط کامل استاندارد زندگی منطبق شده است و تا حدودی خود باعث آن شده است. البته نقاط ضعف توسعه به نحو منفعلانه پذیرفته نشده است بلکه با مقاومت مردم جهان سوم (و سایر جاها) مواجه شده است. این جنبشها بر مسایل پیرامون محیط زیست، جنسیت، کشاورزی، بهداشت، حقوق بشر و غیره متمرکز بوده‌اند. بعضیها، بویژه آنهایی (مثل جنبشهای اسلام‌گرا) که فراتر از مرزهای ملی پاگذارده‌اند، آشکارا با سلطه غرب بر نظام جهانی به چالش برخاسته‌اند. سیاست این جنبشها (که همگی آنها را نمی‌توان مترقی فرض کرد)، هرچه که باشد، ما را مجبور ساخته که ایده توسعه را مورد بازاندیشی قرار دهیم تا به آن شکل تازه‌ای بدهیم.

## پانوشتها

- ۱- مفهوم توسعه با جزئیات بیشتری در این متن تعریف شده است. بعضی از مجادلات انتقادی پیرامون این مفهوم مثل این پرسش که «آیا همه اشکال توسعه را می توان به عنوان صورتی از امپریالیسم فرهنگی انکار کرد؟» - بعداً در طول این فصل مورد اشاره قرار می گیرد.
- ۲- این توضیح مختصر در مورد آن بافتی که نو - لیبرالیسم در آن به عنوان یک الگوی سلطه در مطالعات توسعه پدیدار شد تا حدودی به جرح و تعدیل نیاز دارد. من در طرح رئوس کلی خود بر این نکته تأکید کردم که چگونه بحران بدهی و پیدایش نو - لیبرالیسم در غرب احیای ایده های نولیبرال را امکانپذیر ساخت. همانطور که در متن آشکار است - «ضد انقلاب» آنقدر هم بر اثر یکپارچگی روشنفکرانه پدید نیامد بلکه در نتیجه آن شیوه های دفاع از منافع و آرمان های سرمایه فراملی بود. برای مطالعه بیشتر در این باره به اوربیک (۱۹۹۳) مراجعه کنید.
- ۳- این توضیحات نباید به عنوان موردی فراگیر بر ضد کمک های مالی پنداشته شود و یا چاشنی چنین استدلالی شوند که کمک های مالی یک صورت امپریالیستی هستند. باید توجه کرد که مشکلات فراوانی در راستای نحوه توزیع این گونه کمک ها وجود دارد. اما این توضیحات یک مورد فی النفسه علیه کمک های مالی (من جمله بعضی از انواع کمک های واقعاً موجود) نیست. ارزیابی دقیق درباره کمک های مالی را می توانید در ریدل (۱۹۸۷) و کمک های مواد غذایی در یوین ۱۹۹۴ بیابید.
- ۴- مجادله جدی وجود دارد مبنی بر این که آیا شرایط تجارت برای تولید کنندگان جهان سومی کاهش دیرپا را نشان داده است. شواهد ظاهراً نشان می دهد که یک نوع افت مستمر وجود داشته است اما تولید کالاهای اولیه هنوز پرمخاطره تر از تولید کالاهای صنعتی هستند. به کولمن و نیکسون (۱۹۷۶: فصل پنجم) مراجعه کنید.
- ۵- واژه «توسعه واقعاً موجود» از مفهوم «سوسیالیسم واقعاً موجود» بهرو (۱۹۷۸) گرفته شده است. برای واژه های مرتبط «صنعتی شده واقعاً موجود» و «سرمایه داری واقعاً موجود» به

سات کلیف (۱۹۸۴) و برنشتاین (۱۹۹۰) مراجعه کنید.

۶- ایده مدل کره جنوبی توسط لیتل مطرح شده است (۱۹۷۹). و توسط هامیلتون (۱۹۸۷) و کیلی (۱۹۹۴) مورد انتقاد قرار گرفته است.

۷- مسأله سیاست جنبش‌های اجتماعی جدید موضوع بحث انگیزی است. مواضع ابتدایی ضد - توسعه (مارگلین ۱۹۹۱) از محلی گرایی به عنوان واکنش معتبر در قبال اشتباه‌های همگن سازنده جهانی شدن تمجید و ستایش می‌کند. این موضع بیانگر بازگشت به ابتدایی‌ترین مدل‌های نظریه وابستگی در سالهای دهه ۱۹۷۰ است که من جمله موضع ضد - غربی به طور عادی موضع مترقی است. در حقیقت، همه جنبش‌های اجتماعی را نمی‌توان مترقی نامید و شماری از آنان نسبتاً ارتجاعی هستند. البته این نکته باقی می‌ماند که بسیاری از این جنبش‌ها در بافت شکست توسعه پدیدار شدند. برای نمونه، در مورد ملی گرایی بنیادگرایانه هندو به هاریس (۱۹۹۴)، به طور عام‌تر به کیلی (ب ۱۹۹۵) مراجعه کنید.